



## درس خارج اصول آیت الله اراکی دامت برکاته

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۵۰	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۰/۶
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	قیام اماره و اصل مقام قطع			
عنوان فرعی ۳	قیام اماره و اصل مقام قطع موضوعی صفتی			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

قبل از اینکه بحث قیام قطع اماره و قطع مقام قطع موضوعی را به پایان برسانیم؛ به تنبیه دومی که استاد شهید بیان کردند بر می گردیم. تنبیه دوم را بنابر آنچه در بیان استاد شهید آمده بود، بدون تعلیق به پایان رساندیم اما تعلیقاتی بر آن داریم که باید بیان کنیم.

تنبیه دوم استاد شهید اجمالاً این بود که اسناد الی الله گاهی اسناد حدیث است به معصوم و به خدا که می گوئیم قال الصادق علیه السلام، درحالی که این قطعی نیست و ما قطع نداریم که امام صادق علیه السلام چنین گفته است؛ ایشان فرمود آیا دلیل حجیت اماره و حجیت خبر واحد یا بینه می تواند جایگزین قطع به صدور بشود تا جواز اسناد حدیث درست کند؟

ایشان فرمود این مسأله نقل و اسناد حدیث، مربوط به حجیت خبر در موضوعات است؛ زیرا اینکه این قول از معصوم صادر شده یا نه، امر و موضوع خارجی است و باید علم به آن داشته باشیم و حال اگر خبر واحد بگوید قال الصادق علیه السلام و دلیل حجیت خبر واحد بگوید این خبر جایگزین علم می شود یا نمی شود؛ این مربوط به حجیت خبر در موضوعات است و اگر قائل به حجیت خبر در موضوعات شدیم، آنوقت می توانیم بگوئیم خبر در موضوعات جایگزین قطع موضوعی در آنجا می شود. این در مسأله نقل حدیث.

بعد ایشان فرمود: مورد دوم، اسناد حکم به خداست که می گوئیم «هذا حکم الله»؛ این از مقوله تشریع است و اگر قائل شدیم به اینکه اماره قائم مقام قطع می شود، اسناد حکم به خدا جایز است اما اگر قائل شدیم به اینکه دلیل حجیت خبر، قیام آن را مقام قطع موضوعی اثبات نمی کند، دیگر نمی توان حکم را به خدا نسبت داد. و ایشان فرمودند که بیان کردیم که دلیل حجیت خبر در اثبات قیام خبر مقام قطع موضوعی کافی نیست و بعد بر آن مترتب کردند که بنابراین این روایاتی که درباره حوادث آخرت و اوصاف بهشت و جهنم آمده را

اگر به وسیله روایت به خدا نسبت دهد جاز نیست مگر اینکه قطع به روایت حاصل شود زیرا این اسناد الی الله می شود.

ما دو اشکال در همان جا بر فرمایش شهید مطرح کردیم و افزون بر آنچه گفتیم چند تعلیق داریم که در قسم دوم است و قسم اول که مسأله نقل حدیث است را قبول داریم که مندرج تحت مسأله حجیت در موضوعات است اما در مسأله تشریع، احتیاج به تفصیل داریم تا ببینیم تشریع به چه معناست و چند نوع تشریع داریم و اگر تشریع حرام است، چه نوع تشریعی حرام است.

تشریع بر ۳ نوع است:

### نوع اول:

نوع اول از تشریع محرم این است که کسی یا دستگاهی برای خود حق قانون گذاری و حق امر و نهی قائل شود و مستقلاً تشریع کند و مردم را به حکم خودش الزام کند؛ مانند این دولت هایی که قانون جعل می کنند و بر اساس آن مردم را به آن الزام می کنند. این از اعظم محرمات و از اعظم کبائر است زیرا این به معنای ادعای خدایی کردن و خود را جای خدا نشان دادن است و در مباحث فقه سیاسی مفصلاً بحث کردیم که یکی از ویژگی های مختص به خدای متعال، همین امر و نهی است و کسی نمی تواند خودش را در این حق شریک خدا کند و هرکسی چنین کند و مردم را به اطاعت از خود فرا بخواند، اگر مأذون از خدا نباشد، این شرک است. در آیات و روایات فراوانی بر شرک بودن این نوع تأکید شده است؛ مثلاً مجموعه آیاتی که از این آیه شروع می شود:

«وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»<sup>۱</sup>

در هر چیز اختلاف کنید، داوریش با خداست؛ این است خداوند، پروردگار من، بر او توکل کرده ام و به سوی او بازمی گردم!

تا می رسد به آنجا که می فرماید:

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ...»<sup>۲</sup>

آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود؛ و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید! و بر مشرکان گران است آنچه شما آنان را به سویش دعوت می کنید....

۱. سوره شوری: ۱۰.

۲. همان: ۱۳.

تا آنجا که می فرماید:

«أَمَرَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

آیا معبودانی دارند که بی اذن خداوند آیینی برای آنها ساخته اند؟! اگر مهلت معینی برای آنها نبود، در میانشان داوری می شد (و دستور عذاب صادر می گشت) و برای ظالمان عذاب دردناکی است!

این «أَمَرَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ» همان تشریع دینی است که خدا اذن به آن نداده است. این شریک خدا شدن و برای خدا شریک قائل شدن است اگر کسی چنین دینی را بپذیرد.

در سوره انعام نیز اشارات زیادی به این مطلب دارد:

«وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَاءُ هُمُ لِيَرُدُّوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ \* وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْتُ حِجْرًا لَا يَطْعُمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بَرَعِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ طُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءٌ عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ \* وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِدُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مِيتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَّهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ»<sup>۲</sup>

همین گونه شرکای آنها [= بتها]، قتل فرزندانشان را در نظرشان جلوه دادند؛ (کودکان خود را قربانی بتها می کردند، و افتخار می نمودند!) سرانجام آنها را به هلاکت افکندند؛ و آیینشان را بر آنان مشتبّه ساختند. و اگر خدا می خواست، چنین نمی کردند؛ (زیرا می توانست جلو آنان را بگیرد؛ ولی اجبار سودی ندارد.) بنابر این، آنها و تهمت هایشان را به حال خود واگذار (و به آنها اعتنا مکن)! \* و گفتند: «این قسمت از چهارپایان و زراعت (که مخصوص بتهاست، برای همه) ممنوع است؛ و جز کسانی که ما بخواهیم - به گمان آنها - نباید از آن بخورند! و (اینها) چهارپایانی است که سوار شدن بر آنها (بر ما) حرام شده است!» و (نیز) چهارپایانی (بود) که (هنگام ذبح)، نام خدا را بر آن نمی بردند، و به خدا دروغ می بستند؛ (و می گفتند: «این احکام، همه از ناحیه اوست.») بزودی (خدا) کیفر افتراهای آنها را می دهد! \* و گفتند: «آنچه (از بچه) در شکم این حیوانات است، مخصوص مردان ماست؛ و بر همسران ما حرام است! اما اگر مرده باشد [= مرده متولد شود]، همگی در آن شریکند.» بزودی (خدا) کیفر این توصیف (و احکام دروغین) آنها را می دهد؛ او حکیم و داناست.

این از نمونه های تشریع نوع اول است که آنها انجام می دادند.

۱. همان: ۲۱.

۲. سوره انعام: ۱۳۷ - ۱۳۹.

و همچنین آنجا که می فرماید:

«إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا»<sup>۱</sup>

نسیء [= جا به جا کردن و تأخیر ماه های حرام]، افزایشی در کفر (مشرکان) است؛ که با آن، کافران گمراه می شوند؛ یک سال، آن را حلال، و سال دیگر آن را حرام می کنند.

اینها نمونه های این نوع از تشریع است و در روایات نیز فراوان آمده و از آن نهی شده؛ نظیر روایت صحیحہ ابوبصیر:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «اتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» فَقَالَ أَمَّا وَ اللَّهِ مَا دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ لَمَا أَجَابُوهُمْ وَلَكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَ حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالَ لَا فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ»<sup>۲</sup>

ابو بصیر گوید: از امام صادق ع پرسیدم: از گفتار خدای عزوجل: «کشیشان و دیرنشینان خود را خدایانی در برابر خدا گرفتند» فرمود: هر آینه به خدا سوگند آنها ایشان را به پرستش خودشان نخواندند، و اگر پرستش خود خوانده بودند ایشان نمی پذیرفتند ولی حرامی را بر ایشان حلال کردند، و حلالی را بر ایشان حرام کردند، پس آنها را ندانسته از همین راه پرستش کردند.

این حلال و حرام کردن بدون اذن خداوند، شرک نسبت به خدای متعال است و هم کسی که این کار را می کند مشرک شده و خودش را شریک خدا دانسته و هم آن کسی که حکم او را بپذیرد نیز مشرک می شود زیرا فرمان او را پذیرفته است.

در صحیحہ ضریس از امام صادق ع نقل شده:

«فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»؛ قَالَ: شِرْكُ طَاعَةٍ وَ لَيْسَ شِرْكُ عِبَادَةٍ...»<sup>۳</sup>

ضریس از آن حضرت علیه السلام روایت کند که در گفتار خدای عزوجل (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ) فرمود: [مراد] شرک در طاعت است نه شرک در عبادت...

در صحیحہ برید عجلای آمده است:

۱. سورة توبه: ۳۷.

۲. کافی؛ ج ۲، ص ۳۹۸.

۳. همان؛ ص ۳۹۷.

«سَأَلْتُهُ عَنْ أَذَى مَا يَكُونُ الْعَبْدُ بِهِ مُشْرِكًا قَالَ فَقَالَ مَنْ قَالَ لِلنَّوْءِ إِنَّهَا حَصَاةٌ وَلِلْحَصَاةِ إِنَّهَا نَوَاءٌ ثُمَّ دَانَ بِهِ»<sup>۱</sup>

برید عجلی گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم: از کمترین چیزی که بنده بدان مشرک گردد؟ گوید: فرمود: هر که به هسته‌ای بگوید: سنگریزه، و به سنگریزه، بگوید: هسته، و به آن متدین گردد.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده:

عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَذَى مَا يَكُونُ بِهِ الْإِنْسَانُ مُشْرِكًا قَالَ فَقَالَ مَنْ ابْتَدَعَ رَأْيًا فَأَحَبَّ عَلَيْهِ أَوْ أَبْغَضَ عَلَيْهِ»<sup>۲</sup>

از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: از کمترین چیزی که انسان بدان مشرک شود؟ گوید: فرمود: هر که رأیی را بدعت گذارد چه به واسطه آن محبوب گردد. و چه بدان واسطه مبغوض شود.

یک نظر را بگوید و بعد بگوید این است و جز این نیست و هر کسی این را قبول کند، دوستش داشته باشند و هرکسی هم که قبول نکند، دوست نداشته باشند او را؛ این یعنی دارد دینی را تشریع می‌کند. این مصداق اول تشریع محرم است.

حضرت صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید:

«إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَطْلَقُوا النَّاسَ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَلَمْ يُطْلَقُوا تَعْلِيمَ الشَّرِكِ لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ»<sup>۳</sup>

بنی امیه اجازه ندادند این شرک را برای مردم توضیح دهند، چون می‌خواستند به مردم امر کنند و دستور دهند و فرمان دهند و مردم آنها را اطاعت کنند.

مرحوم مجلسی در مرآة العقول در تفسیر این روایت چنین می‌فرماید:

«أَنَّهُمْ لِحَرْصِهِمْ عَلَى إِطَاعَةِ النَّاسِ إِيَّاهُمْ أَقْتَصَرُوا وَلَهُمْ عَلَى تَعْرِيفِ الْإِيمَانِ وَلَا يَعْرِفُوهُمْ مَعْنَى الشَّرِكِ لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَى إِطَاعَتِهِمْ إِيَّاهُمْ لَمْ يَعْرِفُوا أَنَّهُمْ مِنَ الشَّرِكِ فَإِنَّهُمْ إِذَا عَرَفُوا أَنَّ إِطَاعَتَهُمْ شَرِكٌ لَمْ يُطِيعُوهُمْ»<sup>۴</sup>

۱. همان.

۲. همان.

۳. الکافی؛ ج ۲، ص ۴۱۶.

۴. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۱، ص ۲۳۴.

اینها مصداق تشریع نوع اول است.

همچنین هرکسی که به غیر حکم خدا قضاوت کند، و به متخاصمینی که به او مراجعه کرده‌اند می‌گوید: «چنین باید عمل کنید»، این نیز مصداق همین نوع تشریع است و همین فرمان دادن و الزام دیگران به عمل به فرمان بدون اذن خداست. لذا در آیات و روایات ما نسبت به قاضی - بغیر ما اذن الله ان يحکم - هم همین آمده است؛ فرمود:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»<sup>۱</sup>

آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند.

طاغوت کسی است که خدای متعال اذن به قضاوت به او نداده باشد و اگر به او مراجعه کنند، او طاغوت است زیرا بر اساس هوای نفس و خواسته خودش به مردم دستور می‌دهد.  
در صحیح‌ه ابی بصیر آمده است:

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مَنْ حَكَمَ فِي دِرْهَمَيْنِ بغيرِ مَا أُنْزِلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ»<sup>۲</sup>

شنیدم امام صادق عليه السلام می‌فرمود: هر کسی برخلاف حکم آسمانی الهی قضاوت کند هر چند در زمینه دو درهم باشد، به خداوند بزرگ کافر شده است.

زیرا هرکسی به غیر ما انزل الله حکم کند، یعنی خودش را جای خدا نشانده است.

احادیث با این مضمون متعدد وجود دارد؛ در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانٍ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله «مَنْ حَكَمَ فِي دِرْهَمَيْنِ بِحُكْمِ جَوْرِ ثُمَّ جَبَرَ عَلَيْهِ كَانَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ» وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ فَقُلْتُ: كَيْفَ يَجْبَرُ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ يَكُونُ لَهُ سَوْطٌ وَسِجْنٌ فَيَحْكُمُ عَلَيْهِ فَإِنْ رَضِيَ بِحُكْمِهِ، وَإِلَّا ضَرَبَهُ بِسَوْطٍ وَحَبَسَهُ فِي سِجْنِهِ»<sup>۳</sup>

۱. سوره نساء: ۶۰.

۲. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۷، ص: ۴۰۸.

۳. کافی؛ ج ۷، ص ۴۰۸.

«ثُمَّ جَبَرَ عَلَيْهِ» یعنی دستور الزام آور بخواهد صادر کند. معنای الزام آور بودن حکم و فرمان این است که تخلف از آن، استحقاق عقاب را در پی داشته باشد.

این نوع اول از تشریع است که خارج از بحث ماست زیرا این نوع تشریع، تشریع خارج از شریعت است یعنی تشریع کسی است که از نزد خود فرمانی را صادر کند نه اینکه بخواهد این حکم خداست بلکه برای خودش حق الزام قائل است.

### نوع دوم:

نوع دوم از تشریع، افتاء بغیر ما انزل الله است یعنی کسی به دروغ بگوید حکم خدا این است درحالی که می داند حکم خدا این نیست. در این نوع دوم، شخص خود را جای خدا نشانده و برای خدا حق حاکمیت قائل است؛ اما نسبت دروغ به خدا می دهد.

این نوع نیز تشریع محرم است و آیات و روایات زیادی بر این مطلب اشاره دارد؛ مثلاً در آیات کریمه:

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»<sup>۱</sup>

و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند، کافرند.

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»<sup>۲</sup>

و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است.

«مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»<sup>۳</sup>

و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی کنند، فاسقند.

این آیات، شامل تشریع نوع اول نیز می شود و همچنین شامل این نوع از تشریع نیز می شود.

و همچنین می فرماید:

«أَفْخَرُكُمْ أَجَاهِلِيَّةً يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوفُونَ»<sup>۴</sup>

آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می کند؟!

۱. سورة مائده: ۴۴.

۲. همان: ۴۵.

۳. همان: ۴۷.

۴. سورة مائده: ۵۰.

«وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتُفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يَفْلِحُونَ»<sup>۱</sup>

به خاطر دروغی که بر زبانتان جاری می شود (و چیزی را مجاز و چیزی را ممنوع می کنید،) نگویید: «این حلال است و آن حرام»، تا بر خدا افترا بیندید به یقین کسانی که به خدا دروغ می بندند، رستگار نخواهند شد!

می فرماید «تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ» یعنی حکم را به خدا نسبت می دهید اما نسبت، نسبت دروغی است.  
«قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَيْنَ لَكُمْ أَمْرٌ عَلَى اللَّهِ تَقْتَرُونَ»<sup>۲</sup>

بگو: «آیا روزیهای را که خداوند بر شما نازل کرده دیده اید، که بعضی از آن را حلال، و بعضی را حرام نموده اید؟!» بگو: «آیا خداوند به شما اجازه داده، یا بر خدا افترا می بندید (و از پیش خود، حلال و حرام می کنید؟!))»

از اینکه می فرماید: «أَمْ عَلَى اللَّهِ تَقْتَرُونَ» معلوم می شود خدا را قبول دارند و این حکم را نسبت به خدا می دهند و این متفاوت با تشریع اول است که در آنجا نسبت به خدا وجود نداشت و می گفت حرف من این است و باید از من اطاعت کنید؛ اما در اینجا نسبت به خدا وجود دارد.

این نوع تشریع نیز نوعی شرک به شمار می آید البته از آن تعبیر به شرک نشده منتهی منجر به قسم اول می شود از این ناحیه که طرف را الزام می کند به حکمی که حکم خدا نیست؛ ولی خود اینکه به حکمی که حکم خدا نیست فتوا بدهد و بگوید این حکم خداست، از نوع تشریع محرمی است که از آن نهی شده.

### نوع سوم:

نوع سوم تشریع، قول علی الله بغير علم است. در قسم دوم، قول علی الله بود اما با علم بود یعنی می دانست که آن حکم خدا نیست اما در این قسم شخص علم ندارد به اینکه این حکمی که می گوید حکم خدا نیست و فقط احتمال می دهد حکم خدا باشد و بدون علم، مطلبی را به خدا نسبت می دهد. دلیل حرمت قول بدون علم – نوع سوم – غیر از دلیل حرمت افترا – نوع دوم – است و این نوع ادله خاصه خود را دارد، مانند:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»<sup>۳</sup>

از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن،

۱. سورة نحل: ۱۱۶.

۲. سورة یونس: ۵۹.

۳. سورة اسراء: ۳۶.



«أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْمُونَ»<sup>۱</sup>

آیا چیزی به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟!

این آیات نهی از اینگونه تشریع دارند.

در روایات هم فراوان از این قول بدون علم نهی شده است:

«مَنْ أَفْتَى بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَمَلَائِكَةُ الْأَرْضِ»<sup>۲</sup>

لذا علمای بزرگ و انسان‌های با تقوا خیلی در صدور فتوا احتیاط می‌کردند. این «علی الاحوط» هایی که در فتاوی علمای ما وجود دارد، احتیاطی است در همین مطلب که نکند نسبتی به خدا بدهند که قول به غیر علم باشد.

بعد از اینکه این سه قسم را بیان کردیم، باید بحث کنیم اگر خبر واحدی حجت شد، می‌تواند جایگزین علم بشود و کدام یک از این تشریع‌ها با دلیل حجیت خبر واحد از تشریع محرم بودن بیرون می‌آید؟ روشن است که نوع اول از تشریع به بحث ما مرتبط نیست زیرا در نوع اول اصلاً شخص حکم را به خدا نسبت نمی‌دهد بلکه خودش را مستحق فرمان می‌داند لذا خارج از بحث ماست؛ زیرا بحث ما در تشریع درون شریعتی است، نه در تشریع برون شریعتی. تشریع درون شریعتی افتاء بغیر ما انزل الله است یا با اینکه می‌داند خلاف حکم خداست و یا افتاء بغیر علم است یعنی نوع دوم و سوم تشریع.

شکی نیست که دلیل حجیت خبر واحد، می‌تواند بر اساس دلیل، جایگزین علم شود و اگر جایگزین علم شد، دیگر فتوای مستند به حجیت خبر، افتاء از نوع تشریع محرم نخواهد بود و افتاء خلاف ما انزل الله نخواهد بود؛ زیرا دلیل حجیت خبر واحد می‌گوید: «هذا ما انزل الله»؛ حتی دلیل حجیت اصل نیز چنین است و می‌گوید: «هذا ما انزل الله» و تکلیف جریان عمل بر وفق اصل، حکم خدا خواهد بود؛ به طور کل، دلیل حجیت \_ چه اماره و چه اصل \_ وقتی آنها را حجت قرار می‌دهد، یعنی بر طبق آن دلیل، اسناد جایز است و لذا به عقیده ما آنجا که مجتهدی به استناد دلیلی که حجیتش ثابت است، حکمی را صادر کند \_ چه این حکم به استناد اماره باشد و چه به استناد اصل باشد \_ می‌تواند بگوید «هذا حکم الله» و این نه افتاء علی خلاف ما انزل الله است و نه افتاء بغیر علم است؛ زیرا دلیل حجیت خبر واحد، این حجت را حجت قرار می‌دهد یعنی

۱. سورة اعراف: ۲۸.

۲. دعائم الاسلام؛ ج ۱، ص ۹۶.

آن را جایگزین علمی قرار می‌دهد که شرط در فتواست؛ و آن علمی که شرط در فتواست، علم به حجت است نه علم به واقع؛ و همچنین در اسناد الی الله، می‌گوید:

«قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ»<sup>۱</sup>

بگو: «آیا خداوند به شما اجازه داده، یا بر خدا افترا می‌بندید (و از پیش خود، حلال و حرام می‌کنید؟!)»

دلیل حجیت، اذن به عمل به حجت است بنابراین اگر با استناد به دلیل حجیت و با استناد به خود حجت، حکمی به خدا نسبت داده شود، این «اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ» است؛ نه «أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ» و معنای حجیت این است که خدا اجازه داده است.

بنابراین در احکام نیز می‌توان حکم را به خدا نسبت دهیم و اگر دلیل حجیت حجت ثابت شد، معنای حجت بودن یک دلیل این است که بین خدا و بنده حجت است، یعنی خدا به آن اذن داده و معنای ثبوت حجیت، ثبوت اذن است و به عبارت دیگر: دلیل حجیت، منشأ یقین به اذن خدا می‌شود. لذا دلیل حجیت می‌تواند، حجت را قائم مقام علم کند و افتاء را از افتاء به غیر ما انزل الله و یا افتاء بما لم يأذن به الله و یا افتاء بغیر علم خارج می‌کند.